



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

تولید و استقلال

شناسنامه کتاب:

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره ۶۵ اسفند ماه ۱۳۵۹

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - فروردین ماه ۱۳۶۹

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - خرداد ماه ۱۳۹۱

فهرست مطالب

- ۱ - انسان و استقلال ۹
- ۲ - وابستگی و رشد انسان..... ۱۰
- ۳ - مبارزات رهایی بخش، واکنش‌هایی مناسب با نوع وابستگی..... ۱۱
- ۴ - اشکال گوناگون طرح وابستگی بر اساس بعد تکوین ۱۳
- وابستگی اقتصادی مهلک‌ترین، وحشتناک‌ترین..... ۱۷
- ۵ - راه رهایی از وابستگی‌ها چیست؟ ۲۰
- الف - مقابله با امپریالیسم از همان راهی که وارد شده است ۲۱
- ب - چگونه می‌توان به تولید مستقل دست یافت ۲۲
- ۶ - انقلاب جمهوریت و استقلال اقتصادی..... ۲۴
- ۷ - رهنمودی در خاتمه، برای نیل به استقلال اقتصادی ۲۵

استقلال، نخستین واژه و یا بهتر بگوئیم نخستین آرمانی بود که خلق‌های به پا خاسته ایران، در سلسله آرمان‌های استراتژیک‌شان که متبلور در شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود، مطرح می‌ساختند. توده‌ها خواهان استقلال بودند. آن را زیربنا و زمینه ساز «آزادی»، «عدالت»، «انسانیت» و... می‌دانستند، و بدین سبب بر آن این همه تاکید می‌ورزیدند.

گفتیم که «استقلال» را زیربنای تمامی ارزش‌ها و مواهبی می‌دانیم که سازنده بستر «شدن» و «کمال» انسان هستند و این سخن بیراهه نیست، زیرا در کشورهای غیر مستقل و وابسته به امپریالیسم، این استعمار است که زیربنای تمامی نهادها و ارگانهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، فکری و... می‌باشد و اوست که بدین نهادها ماهیت و جهت و رسالت اعطا می‌کند. «ماهیتی» که عمدتاً در بافت وابستگی شکل یافته و جهت‌اش روی به تامین و تضمین منافع امپریالیسم دارد و طبعاً نتیجه و ماحصلی جز ریفه و اسارت و وابستگی و به طور کلی در استضعاف نگه داشتن خلق‌های تحت سلطه و غیرمستقل نخواهد داشت. پس تا استقلال نباشد، هیچ چیز نیست و استقلال است که معنا، ماهیت و جهت به تمامی نمودارها و تظاهر حرکت انسانی، اجتماعی و تاریخی انسان می‌بخشد. وابستگی انسان‌ها را فاقد اصالت، بی شخصیتی و مسلوب‌الاراده می‌سازد! اجتماعات را به شکل صحنه تئاتری مبتذل و مسخره‌ای

درمی آورد که کارگران و صحنه پردازان آن امپریالیسم و کارگزاران داخلی آن و هنر پیشگان بی اختیار آن، توده‌ها هستند! و تاریخ را به صورت جریانی درمی آورد که تعهد و رسالت‌اش را بر ضعف و نابودی خلق‌ها نهاده است، با چهره‌ای سیاه و ننگین که خطوط توطئه و خیانت و جنایت آن را تصویر کرده‌اند و قساوت و وحشی‌گری در برابر حرکت‌های استقلال طلبانه خلق‌ها و سرکوب و کشتار مظلومان و محرومان، بدان رنگ و رویی بخشیده‌اند! اما بیمی نیست، چرا که تاریخ حقیقی که تاریخ مبارزات رهایی بخش و استقلال طلبانه خلق‌ها است، روز بروز پر شکوه تر و پر صلابت تر و ترساننده تر، طلوع و ظهور می‌کند و خود، سره را از ناسره تمیز خواهد داد. کما اینکه تا اکنون هم چنین کرده است.

به هر حال، آزادی، انسانیت، عدالت و... بدون استقلال جز واژه‌ای پوچ و عوام فریب بیش نیستند و تنها بر بستر استقلال است که جایگاه حقیقی خود را یافته و بر روابط حاکمیت خواهند گزید؛ لذا اگر استقلال نباشد، هیچ چیز نیست و آنچه که هست اسارت است و وابستگی و ذلت. یعنی آنکه مابقی وابستگی و اسارت‌ها در تمامی ابعاد و در کلیه اشکال، در جهت تحقق عینی همه ارزش‌ها و آرمان‌های انسان برآمدن و به طور کلی در کار ساختن زمینه رشد اومانیستی انسان بودن. پس استقلال طلبی به مثابه در آستانه ظهور انسان بودن است. آنگاه که خلق‌ها برای بدست آوردن استقلال بر می‌خیزند، می‌توان گفت که انسان متولد شده است.

با این همه، وصف استقلال و طرح ضرورت آن برای رشد و تکامل انسان، اگر با شناخت وابستگی‌ها توأم نباشد و مکانیزم آن‌ها روشن نگردد، هیچ‌گونه فایده‌ای در بر ندارد. چرا که استقلال واژه‌ای بسیار عام است و شعر سرودن در وصف آن و شعار دادن در ضرورت وصل بدان، مسئله‌ای را حل نمی‌نماید، بلکه بر اساس شناخت وابستگی‌ها و دریافت چگونگی راه‌های مبارزه در جهت کسب استقلال، می‌توان راه گشای برپایی مبارزات استقلال طلبانه و به کرسی نشاندن رهایی و استقلال به جای وابستگی و اسارت بود.

استقلال طلبی، واکنشی اصولی در رویارویی با وابستگی‌ها است و ماهیت حرکت‌های استقلال طلبانه نیز بنابر پیچیده تر شدن مکانیزم وابستگی روز بروز در حال پیچیدگی می‌باشد و لذا دست یابی به استقلال هم هر روز دشوارتر و مشکل‌تر می‌گردد. این است که برای نفی وابستگی و کسب استقلال می‌بایست بر یک وابستگی عمده و اساسی تکیه کرد و با محور آن، سایر وابستگی‌ها را نیز در معرض امحاء قرار داد. لیکن، تمامی این‌ها باید توسط انسان مستقل حاصل آید. زیربنای استقلال در تمامی موارد انسان مستقل است. همین است که این همه بر روی حرکت در جهت ساختن چنین

انسان‌هایی تکیه می‌ورزیم، چرا که آرمان استقلال، تنها با ساختن انسان‌های مستقل و بروی پای خود ایستاده، قابل وصول است، و این‌ها مواردی هستند که به باز کردن و بسط آنان در مقاله ذیل خواهیم پرداخت. مضافاً بر اینکه تبیین مکانیزم وابستگی در شرایط کنونی و عصر امپریالیسم، و چگونگی رهایی از سلطه و وابستگی نیز در قسمت آخر این صحبت، خواهد آمد.

۱ - انسان و استقلال

انسان موجودی است که به واسطه دینامیزم خاص وجودی‌اش، الزاماً رهایی طلب است و از تمکین در مقابل بندها، اسارت‌ها، حصارها و جبرها سرباز می‌زند، هر چند که ناتوانی‌ها و ضعف‌ها حرکت رهایی طلبانه او را با شکست و ناکامی قرین و همراه سازند. چرا که رهایی طلبی انسان انگیزه‌ای قوی است که بر تسلیم ناشی از ترس غلبه می‌کند و در جهت در هم نوردیدن اسارت‌ها به جلو می‌تازد. بنابراین رابطه استقلال و انسان به دینامیزم و ساخت وجودی انسان و نیز تناسب فطرت انسان با متن استقلال و رهایی، بازگشت می‌نماید. انسان خود یافته، که خود را اسیر و محصور در چهارچوب اسارت‌ها و حصارها می‌بیند، لاجرم برای باز یافت رهایی از دست رفته، حرکت خویش را می‌آغازد و تا باز یافتن آن از پای نمی‌نشیند، چه، نشستن او مترادف است با نفی حرکت در جهت استقلال و طبعاً نابودی تدریجی خود حقیقی و اصالی‌اش.

اصولاً انگیزه استقلال طلبی و ضرورت برپایی مبارزات استقلال طلبانه در یک رابطه واکنشی نسبت به وابستگی شکل می‌یابد. هنگامی که استقلال طلبی مطرح می‌شود بلادرنگ وجود وابستگی و حاکمیت سلطه در ذهن تداعی می‌گردد. چرا که وابستگی و استقلال دو نقیض هستند که بودنشان با یکدیگر محال و نبودن هیچیک از این دو نیز در صحنه واقعیات غیرممکن است. هر کجا که استقلال هست وابستگی محو شده و هر زمان که وابستگی باشد، استقلال محلی از اعراب نخواهد داشت. بدین ترتیب رابطه استقلال و وابستگی رابطه بود و نبود است آنکه که ضد خلق، خلق‌ها را به خویش وابسته می‌سازد، نابودی رشته‌های وابستگی و اسارت که به منزله نابودی جا پاهای ضد خلق هستند، استقلال را به ارمغان خواهد آورد، و هنگامی که در یک حرکت پیگیر و بی امان استقلال بدست آمد، دیگر ضد خلق محکوم به نابودی است.

پس می‌توان چنین گفت که استقلال طلبی انسان، حرکتی است واکنشی که در مقابل کنش ضد خلق در جهت ایجاد وابستگی و استمرار آن صورت می‌پذیرد.

هنگامی که انسان هنوز با به فعلیت درآوردن خصلت‌های نفسانی‌اش در ابعادی نا هماهنگ و نامتعادل، سایر انسان‌ها را به ربقه و اسارت نکشیده بود، وابستگی در صحنه عینیات وجودی خارجی نداشت. اما آن زمان که گروهی برای ارضاء خصلت‌های نامتعادل رشد یافته خویش، استقلال و خودمختاری را از دیگر انسان‌ها سلب نمودند حرکت‌های استقلال طلبانه نیز آغاز گردید که تا امروز ادامه دارد و به طور قطع سیر آن تا آینده‌ای که در آن از وابستگی اثری نباشد، ادامه خواهد یافت.

۲ - وابستگی و رشد انسان

انسان محصول ناخودآگاه شرایط و محیط نیست، بلکه پدیده‌ای است عالی و متکامل که در بستر مبارزه با جبرها و حصارهای شرایط و محیط، ماهیت می‌یابد و ابعاد وجودی خود را در جهت تکاملی شکل می‌دهد. انسان در جریان مبارزه با فشارها و تحمیل‌هایی که از سوی طبیعت، اجتماع و تاریخ بر او وارد می‌شود، رشد و تکامل می‌یابد و اصولاً شدنش جز در این رابطه امکان پذیر نیست. هنگامیکه او در پهنه برخوردار، رفاه و بی‌دردی در یک رابطه برابانه و استقلالی غریزی و ناخودآگاهانه حیات می‌گذراند^۱، چگونه آرمانی بنام استقلال می‌توانست برای او ضرورت طرح یابد! او در برابر سایر انسان‌ها در یک رابطه متقابلی استقلال داشت، چرا که آنقدر انسان نشده بود که در جهت غلبه بر جبرها و فشارهای شرایط پایش بلغزد و استعدادها و توانائی‌های بالقوه وجودی‌اش را به فعلیت درآورد. او در رابطه‌ای انطباقی با محیط فقط به زنده نگه داشتن فیزیکی خود قانع بود و به سایر مسائل نمی‌اندیشید. ولیکن صورت فعالیت یافت، حس برتری جویی، قدرت طلبی تسلط طلبی‌اش که می‌بایست در رابطه با طبیعت به کار گرفته می‌شد، جبر طبیعت را در هم می‌شکست، در رشدی نا هماهنگ و نامتعادل، جهت‌اش از سوی طبیعت به انسان برگشت و بر اساس زور، سایر انسان‌ها را در برگرفت. بدین ترتیب جامعه یک دست اولیه «امه واحده»، دچار اختلاف گردید و گروهی از انسان‌ها، انسان‌های دیگر را به ربقه و اسارت کشیدند.

به مراتب که وابستگی‌ها شدت یافته و زنجیرهای اسارت به دور خلق‌ها محکم می‌گشت، حرکت‌های استقلال طلبانه هم بیشتر می‌شد و اوج می‌گرفت. از این نظر است که می‌توان گفت زنجیرها و اسارت‌ها با ایجاد انگیزه مبارزه در انسان، در یک رابطه واکنشی، او را به صحنه ابتلائات و آزمایشات سخت سوق می‌دادند و در بستر

۱. منظور دورانی است که انسان در «امه واحده» می‌زیست و هنوز به مرحله عصیان و خودآگاهی علیه جبرها نرسیده بود.

این درگیری‌ها، تکامل اومانستی او را صورت عینی می‌بخشیدند.

اما گاه می‌شد که این جبرها و فشارها و بندها به صورت موانعی در می‌آمدند که راه تکامل انسان را مسدود ساخته و زمینه انحطاط و نابودی او را فراهم می‌آوردند.

بنابراین، مسئله وابستگی گاه زمینه تکامل انسان را بوجود می‌آورد و گاه زمینه نابودی و انحطاط ارزش‌های انسانی و اصالی او را مهیا می‌ساخته است. آنگاه وابستگی زمینه تکامل و رشد و پویایی می‌شده است که انسان‌ها با برخورد آگاهانه و تلاش پیگیر، با آن به مقابله بر می‌خاسته‌اند و در کوران این مقابله آبدیده و متعالی می‌شدند. ولی در جائیکه وابستگی سبب خمودگی، ذلت و عجز توده‌ها را فراهم می‌آورد و تسلیم و انقیاد آن‌ها را در رابطه‌ای مذلت‌بار و عاجزانه سبب می‌شده، زمانی خروج ناپذیر برای خود می‌ساخته‌اند، اثر منفی و تخریبی و ضد رشدی وابستگی در رابطه با انسان نمودار می‌گشته است.

۳ - مبارزات رهایی بخش، واکنش‌هایی مناسب با نوع وابستگی

انسان تا قبل از آنکه با فعلیت بخشیدن به خصلت‌هایش در ایجاد غیر متناسب نابرابری، اختلاف و تبعیض و نتیجتاً وابستگی و عدم استقلال را بوجود آورد، از یک استقلال طبیعی برخوردار بود، بدون آنکه در راه کسب آن مبارزه و تلاش کرده باشد اما با بیداری نسبت به اسارت و وابستگی، انگیزه مبارزه در او تکوین یافت و او را به پویایی و جهش واداشت، تا آنکه او استقلال خویش را در صورتی مبارزه جویانه و آگاهانه به کف آورد.

بدینگونه است که انسان در طول حیات خویش استقلال ناخودآگاهانه‌ای را بر بستری تضادی و بی‌اختلافی و ناخودآگاهی تجربه کرده است. اما حرکت‌های استقلال طلبانه او پس از پیدایش اختلاف و تضاد و وابستگی، از صورتی انسانی - اصالی که لاجرم خودآگاهانه هم می‌باشد، برخوردار است، این است که تا وابستگی هست حرکت در جهت کسب استقلال هم اجتناب ناپذیر است و همانگونه که سلطه جویی و امپراطورطلبی که نتیجه‌ای جز وابستگی خلق‌ها در ابعاد مختلف به قطب‌های قدرت نداشته است، همواره به عنوان ماهیتی و عنصری ثابت با قالب‌ها و پوشش‌های متنوع، در تاریخ وجود داشته است، حرکت‌های استقلال طلبانه هم در صورت‌های مختلف و در شیوه‌های گوناگون، پدیده‌ای تغییر ناپذیر در تاریخ بوده‌اند^۲.

۲. گاه خلق‌ها به اندازه‌ای در هر دو بعد ذهنی - عینی وابسته شده بودند، که راه نجات را در هجرت‌های

اما به مراتب که شکل و صورت وابستگی تغییر می‌کند، ماهیت حرکت‌های استقلال خواهانه هم دچار تحول می‌گردد. نوع و ماهیت اسرها، ربه‌ها و حصارها تعیین‌کننده نوع مبارزات استقلال طلبانه می‌باشد.

هر نوع وابستگی، مبارزه متناسب با خود را در جهت برپایی استقلال طلب می‌کند. هر چقدر که مکانیزم وابستگی پیچیده تر شود، مبارزه رهائی بخش صورت پیچیده تری یافته و حصول استقلال سخت‌تر و دشوارتر می‌گردد. مثلاً مبارزه با وابستگی در عصر کنونی که اساس آن بر وابستگی اقتصادی است، بس توان فرساتر از مبارزه بر علیه وابستگی‌های دوران برده داری است. چرا که در آن دوران انسان را تنها به لحاظ فیزیکی و جسمی به اسارت می‌گرفتند و از او کار می‌کشیدند، اما اکنون وابستگی اقتصادی، علاوه بر به خدمت گرفتن انسان در بعد فیزیکی و در ابعاد سیاسی، انسانی، فکری، فرهنگی هم او را به خود وابسته ساخته است؛ لذا است که در نوردیدن زنجیرهای وابستگی در عصر فعلی با دشواری‌های بسیار زیاد نسبت به دوران برده داری روبروست.

چنین است که می‌بایست در هر دوران متناسب با نوع و درجه وابستگی‌ها، حرکت خود را شکل داد و بر مبنای ماهیت وابستگی‌ها به حرکت خود صورت بخشید و در خاتمه باید بگوئیم که به مراتب که از طول حرکت و تاریخ انسان می‌گذرد، مکانیزم وابستگی‌ها دچار پیچیدگی و ظرافت‌های بیشتری می‌گردد، لذا گشودن راه تکامل و نابودی موانع در این راه که عمده‌ترین آن وابستگی است به شناخت، ایثار، قابلیت‌ها و توانائی‌های بیشتری نیازمند است.

مواقعی در تاریخ بشر پیدا می‌شد که انسان‌ها تحت فشارها و وابستگی‌های سهمگین له می‌شدند و برای نجات، راه به جایی نمی‌بردند و حتی پای مهاجریشان نیز بسته بود. بر وضع موجود عاصی و اما در جهت تحقق وضع مطلوب هم ناتوان و عاجز بودند و این عجز و ناتوانی، آنان را به پوچی و عبث سوق می‌داد، عبثیتی که دامنه خلقت را هم حتی در بر می‌گرفت و «دینامیسم اجتماع» را نابود می‌ساخت. در این حال اجتماع دیگر بستر شدن و رشد انسان و پهنه تبلور یافته ویژگی‌ها و استعدادهای

کور و کوچ کردن‌های عاجزانه می‌یافتند، چه توان مبارزه را در خود نمی‌دیدند و تحمل ظلم و ستم و وابستگی هم دیگر در توانشان نبود. این است که خطرهای را نه در ظل مبارزه بلکه با فرار و مهاجرت دنبال می‌نمودند. ولیکن این حرکت ناقص اصل مقابله با وابستگی نیست، چون حتی در این صورت هم، افراد وابسته با رهانیدن خود از سیکل و مجموعه روابط وابستگی، سلطه طلبان را تضعیف می‌گردانیدند و مهاجرت هم خود نشانگر بیزاری از وابستگی و شیوه‌ای از مقابله بر علیه آن و در جهت کسب استقلال است. مصداق مکتبی این نظر را در آیه ۷۵ - سوره نساء میتوان یافت. وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... مِنْ أَدْنٰكُ نَصِيرًا.

درونی او نبود، بلکه تنها زندانی بزرگتر از زندان تفکرات به پوچی و نومیدی رسیده انسان‌های وابسته و دربند بود. حصارى بود بر گرد آن حصارى که انسان‌ها خود بر گرد وجودشان کشیده بودند. به هر حال در این صورت، خطی از بی تحرکی و سکون و انحطاط حرکت خلق‌ها را در بر می‌گرفت و راه تکاملشان را مسدود می‌ساخت؛ و همین زمینه بود که بعثت انبیاء و ضرورت وجودی آن را پیش آورد.

پیام انبیاء و مکتب آنان چیزی نبود جز طرح اصول و ضوابطی برای نشان دادن راه مبارزه در جهت نابودی وابستگی‌ها و اسارت‌ها. پیامبران برای شکستن بن بست‌هایی که انسان و اجتماع را در معرض نابودی و انهدام قرار داده بودند، پیامشان را عرضه داشتند و انقلابشان را آغاز نمودند. این است که بعثت انبیاء ضرورتی بود فرا راه مبارزات خلق‌ها در جهت رهایی و نجات از چنگال بن بست‌ها و موانع راه تکامل.

۴ - اشکال گوناگون طرح وابستگی بر اساس بعد تکوین

اگر بخواهیم مبارزات استقلال طلبانه خلق‌ها را مرحله بندی نمائیم، می‌بایست در وهله اول، به طرح و طبقه بندی وابستگی‌ها اقدام ورزیم، زیرا بنابر آنچه که بدو عنوان شد، ماهیت و مراحل مبارزات رهائی بخش متناسب است با نوع و مرحله وابستگی‌ها.

اما این مرحله بندی را بر محور زمان و میزان سادگی و با پیچیدگی اشکال وابستگی از آغاز تاکنون و از ساده به پیچیده طبقه بندی نموده‌ایم. زیرا به مراتبی که از عصر تاریخی بشر بر روی زمین می‌گذرد، مسائل مرتبط با او دچار تکامل و در هم پیچیدگی بیشتری می‌گردد و بالطبع کیفیت و ماهیت مبارزات ضد وابستگی نیز، از ویژگی‌های خاصی برخوردار می‌شود؛ لذا گذشت زمان، بر تجربیات مبارزاتی خلق‌ها از یک سو و تجارب ضد خلقی و ضد انسانی سلطه گران و حاکمان از سوی دیگر می‌افزاید و کلیت حرکت هر دو را دست خوش تحول و تغییر می‌نماید. بدین منوال به شکل بندی انواع وابستگی می‌پردازیم که خود به خود صورت‌های مبارزه را هم روشن می‌گرداند.

وابستگی فیزیکی:

به اولین نوع وابستگی که در تاریخ انسان بر می‌خوریم وابستگی فیزیکی است. نخست، قدرت طلبان سلطه گر برای برتری و تفوق خویش، هم نوعانشان را به بند می‌کشیدند و به صورت برده به بیگاری و خدمت می‌گرفتند. در بازارهای برده فروشان، انبوه انسان‌ها هم سنگ و هم سطح با حیوانات حتی فروتر از آنان در معرض

خرید و فروش گذاشته می‌شدند، سپس تحت فرمان مالداران و متنفذین برده دار به خدمتگزاری و اسارت، روزگار می‌گذراندند.

در این دوران این جسم انسان‌ها بود که در رابطه‌ای وابسته و تحمیلی که همان وابستگی است در خدمت فرمان و اوامر برتری جویان درمی آمد و اراده‌شان هم در این محدوده به بند کشیده می‌شد، اما فکرشان از تعرض مصون بود و برده دار در باب وابسته ساختن او در این بعد چندان کاری صورت نمی‌داد. این است که انسان‌های وابسته در این زمان، برده داری را با خشم و غضب تحمل می‌کردند و ناپختگی فکر و کوتاهی اندیشه آنان را از طرح مقابله‌ای مستمر و اصولی با وابستگی‌شان، بازمی داشت و استعباد حاکم بر آنان را استمرار می‌بخشید.

وابستگی انسانی:

در گذار انسان از بستر تاریخ، رفته رفته صورت وابستگی به فاز بالاتری ارتقاء یافت و بهره‌گشی انسان در بعد جسمانی و در چهره برده داری به وابستگی انسان در بعد اصالی‌اش، یعنی کار او، سوق یافت.

در این مرحله نه تنها جسم انسان‌ها، بلکه عالی‌ترین تجلی وجودی‌شان نیز به استخدام کشیده می‌شد. اینجا دیگر کار انسان بود که به فروش می‌رفت نه جسم او و همین است که وابستگی انسانی صورتی بس خطرناک‌تر از وابستگی نوع قبل دارد. زیرا وابستگی نوع اول انسان را در بعد فیزیکی‌اش قربانی می‌ساخت و وابستگی اخیر نابودکننده انسان در بعد اومانیستی‌اش بود. در آن وابستگی استفاده از نیروی بدنی جهت خودخواهی‌هایی که گاه نیز غیر استثماری بودند و رنگ و بویی از توحش داشتند، مد نظر بود. در حالیکه وابستگی انسان‌ها را به زور سرنیزه و سلاح به خدمت می‌گرفتند، اما در اینجا، او برای ادامه حیات و زندگی‌اش با پای خود به خدمت اربابان و سلطه‌گران استثمارگر می‌آمد. حساسیت مسئله نیز در همین جاست، چرا که در آنجا انسان‌های برده خود را وابسته به برده داران حس نمی‌کردند و به بیگاری گرفتیشان در رابطه زوری و تهاجمی بود. اما در وابستگی انسانی، انسان‌ها به سبب نیازی که قدرتمندان احساس می‌نمودند، تجلی وجودی‌شان و جوهر اصلتشان را در رابطه‌ای استثماری عرضه می‌داشتند، پس در نتیجه بستری برای نابودی انسان، در بعد اومانیستی‌اش فراهم می‌شود و امر رهایی و استقلال را دشوارتر می‌گرداند و استثمار را همواره مستدام و برقرار بر جای نگه می‌دارد.

وابستگی جغرافیایی:

بر مبنای وابستگی فیزیکی و انسانی، کم کم چهره جدیدی از وابستگی سر برون آورد که آنهم وابستگی جغرافیایی بود. در این وابستگی، سلطه گران می کوشیدند که سایر سرزمین‌ها را به خود ملحق سازند و بالطبع توده‌های ساکن آنجا را نیز به انقیاد کشند. انضمام سرزمین‌های دیگر از طرفی حس بینهایت طلبی آنان را ارضاء می‌نمود و دامنه اقتدارشان را وسعت می‌داد و از طرف دیگر، نیروهای انسانی مورد نیازشان را در جهت نمودار ساختن عظمت، شوکت و قدرتشان تامین می‌ساخت. مثلاً قدرتمندان و سلاطین از برده‌های سرزمین‌هایی که به زور غصب کرده بودند، استفاده جسته و کاخ‌ها و بناهای پر شکوهشان را برقرار می‌کردند. این است که گسترش دامنه نفوذ جغرافیایی، خود به خود از برای قدرتمندان، قدرت و نیرو و عظمت مورد نیازشان را فراهم می‌آورد.

وابستگی سیاسی:

وابستگی جغرافیایی نیاز به سیستم حاکمیت و اجرای اقتدار داشت و باید ارگان‌ها و دستگاه‌ها و نهادهایی می‌بودند که بر جغرافیاهای زیر مهمیز درآمده، اعمال حاکمیت می‌نمودند. بنابراین وابستگی سیاسی بازتاب و ضرورتی است که بدنبال وابستگی جغرافیایی مطرح می‌شود و تحکیم کننده و استمرار دهنده وابستگی جغرافیایی می‌باشد البته این نوع از وابستگی در این زمان محل بیشتری از اعراب یافته است و اساساً نوع پیچیده آن را در این زمان به خوبی می‌توان مشاهده نمود.

وابستگی نظامی:

حفظ وابستگی جغرافیایی و ضمانت اجرای وابستگی سیاسی، عبارت است از وابستگی نظامی، در منطقه‌ای که به لحاظ جغرافیایی استقلال خویش را از دست داده و ضمیمه جغرافیای قدرت پیروز گشته است و نیز تحت حاکمیت سیاسی آن قرار دارد، هر لحظه امکان آنکه عصیان آغاز شود و دامن بیگانگان را به آتش خود بسوزاند، وجود دارد، لذا باید از سویی امکانات مبارزه از او گرفته شود و از سوی دیگر وسائل و لوازم سرکوبی در صورت وقوع قیام کاملاً مهیاء و آماده گردد. بنابراین ضرورت، کشور شکست خورده از تمام امکانات نظامی محروم و هر آنچه که در این زمینه دارد، نابود می‌گردد و کشور سلطه گر نیز با تجهیزات و تقویت خود در زمینه نظامی، وابستگی جغرافیایی را همچنان پابرجا و استوار نگه می‌دارد؛ و در این رابطه از سویی ارتش‌های قوی به وجود می‌آیند و از فقر و محرومیت توده‌ها جهت به خدمت گرفتنشان

در نهادهای ضد خلقی نظامی سود می‌جویند و از سوی دیگر هم در کشورهای تحت سلطه ارتش‌های مزدوری برای پاسداری و ژاندارمی از منابع سلطه‌گران تکوین می‌یابند. این است که لازمه حفظ وابستگی جغرافیایی و سیاسی سلب استقلال نظامی از ممالک تحت سلطه و وابسته ساختنشان در این زمینه است.

وابستگی فکری:

گفتیم که یکی از انگیزه‌های وابستگی جغرافیایی جامه عمل پوشانیدن به اهداف استعمارگرانه و استثمارگرانه سلطه‌گران بود و در این میان وابستگی سیاسی، نظامی دو ابزاری بودند که وابستگی جغرافیایی را تداوم می‌بخشیدند. وابستگی سیاسی امکان حاکمیت توده‌ها بر سرنواخت خودشان را غیرممکن می‌ساخت و وابستگی نظامی ابزار مبارزه را از چنگشان خارج می‌نمود. اما این‌ها هیچ‌یک قادر نبودند که انگیزه مبارزه جویی و استقلال طلبی را در توده‌ها نابود سازند. زیرا ذهنیت توده‌ها و افکارشان کماکان و به طور نسبی از تعرض و تغییر انحرافی مصون مانده بود و آنان را بسان کوه آتشفشانی در آستانه انفجار قرار می‌داد و بالطبع حیات سلطه‌گران نیز همواره در معرض مخاطره و انهدام می‌ماند.

این است که حاکمان برای مداومت سلطه و اقتدار خویش کوشیدند که اندیشه و افکار خلق‌ها را به ربه و اسارت کشند و آنان را به صورت جانداران بی‌آزار در خدمت رفع نیازها و اغراض خود درآورند، بدینگونه است که وابستگی فکری به منظور حفظ سایر وابستگی‌ها، اساسی‌ترین سلاح گردید و یکی از نمودارهای این وابستگی که مذهب وابسته است، قرن‌ها توانست خلق‌ها را از انگیزه مبارزه جویی تهی گرداند، کارایی و اثرگذاری این وابستگی در حدی بود که پیام خودآگاهی بخش انقلاب آفرین پیامبران را نیز از محتوی اصیل توحیدی شان خالی نموده و با جایگزینی محتوایی شرک آلود و باقی گذاشتن قالب‌های اولیه، صورت راستین آن را مسخ کرده و به خدمت منافع سلطه‌گران طبقاتی و قشری درآورده است.

وابستگی فرهنگی:

استمرار وابستگی‌هایی که بر شمردیم، در طول تاریخ وابستگی دیگری را در پروسه پدید آورد که آن وابستگی تاریخی یا فرهنگی است. سلطه‌گران با قطع رابطه تاریخی و فرهنگی توده‌ها با گذشتگان، اصالت‌های آنان را سلب و فرهنگ و تاریخ خود را به عنوان ارزش و اصالت‌های بر آنان تحمیل می‌نمودند و بدین ترتیب با اخذ شخصیت مستقل فرهنگی و تاریخی آن‌ها، آنان را وابسته و متکی به غیر می‌ساختند. خلقی که

ریشه‌های خود را در گذشته نیابد و یا آنکه صدها و هزارها سال حرکت و حیات خود را فاقد ارزش و اصالت ببیند، چگونه می‌تواند خود را مستقل احساس کند و احساس وابستگی ننماید؟

از این روست که وابستگی فرهنگی دارای ابعاد عمیق و ریشه‌هایی بنیادین در شخصیت ملت‌ها است، به گونه‌ای که ضد خلق رفته رفته آن‌ها را به مسخیت و رسخیت می‌کشاند و تحت قدرت و حاکمیت خویش، تاریخ و فرهنگ خود را بر آنان غالب می‌سازد؛ لذا بنابر ماهیت‌اش در طی یک پروسه طولانی و تحت یک صورت مستمر، وابستگی حاصل می‌شود و هیچگاه نمی‌توان هیچ ملتی را یک شبه و حتی یک ساله از حیات فرهنگی و تاریخی‌اش ساقط کرد.

وابستگی اقتصادی مهلک‌ترین، وحشتناک‌ترین و کامل‌ترین نوع وابستگی در طول تاریخ:

هر چه زمان می‌گذشت، ابعاد وابستگی تعدد بیشتری می‌یافت. انسانی که در هزار سال پیش تنها در بعد فیزیکی وابستگی داشت، سال‌های بعد بر این وابستگی، وابستگی‌های سیاسی، جغرافیایی و نظامی هم اضافه گشت و انسان ۲۰۰ سال پیش، خود را در حصار وابستگی‌های فرهنگی، فکری هم علاوه بر سایر وابستگی‌ها یافت. بدین سان سیر وابستگی همواره از سوی سادگی به پیچیدگی بوده است.

اوج تکامل و پیچیدگی وابستگی را می‌توان در زمان حال و در وابستگی دهشتناک اقتصادی مشاهده نمود. این وابستگی.

اکنون وارد تمام وابستگی‌های دیگر شده و در بطن خود تمامی وابستگی‌ها را اعم از سیاسی، نظامی، فکری، فرهنگی و جغرافیایی می‌پرورد، و یکی است و در حال همه است، چرا که وجودش کافی است که تمامی اغراض و منافع استعمارگران و سلطه‌گران متجاوز را تامین نماید. وابستگی اقتصادی است که استقلال سیاسی را که در طول مبارزات خونین انقلابی به کف آمده، به سرعت برق به باد فنا می‌دهد و فرهنگ‌ها را مسخ و یا نابود کرده و افکار و اندیشه‌ها را الینه می‌سازد.

ریشه‌های تکوین این نوع وابستگی را باید در تاریخ سلطه‌گران جست و نیازی که آنان به کشورهای تحت سلطه از نظر اقتصادی پیدا نمودند. وابستگی اقتصادی زمانی ضرورت وجودی یافت که وابستگی، تحت جغرافیایی دیگر نتوانست کاملاً منافع نهادهای سلطه را تامین کند؛ لذا می‌بایستی اقتصاد کشورهای تحت سلطه هم در تمام ابعاد از مواد اولیه تا تولید و توزیع و مصرف در یک رابطه یک طرفه وابستگی، تحت سلطه استعمارگران درآید و زنجیرهای اسارت و وابستگی در زمینه اقتصادی

تمام برقرار گردد تا آنکه کشور تحت سلطه بتواند نیازهای منفعت طلبانه سلطه گران را جابگو باشد.

اینجاست که ضرورت وابستگی اقتصادی هم به سبب نیاز اقتصادی سلطه گران به ممالک تحت سلطه بود و هم آنکه نیازمندی‌های اقتصادی کشورهای تحت انقیاد چنین ضرورتی را فراهم می‌آورد. کشورها از لحاظ اقتصادی باید وابسته شوند تا آنکه بازار تأمین مواد اولیه فراوان، نیروی کار ارزان و بازار فروش کالاهای کشور متروپل به خوبی رونق داشته باشد. اما در این تهاجم اسارت زاننها رابطه‌ها و نهادهای اقتصادی آماج حمله قرار نمی‌گیرند، بلکه تمام ابعاد حیات یک ملت، تضمین گر استمرار وابستگی اقتصادی خواهد بود.

موقعیت استراتژیکی کشورهایی که برای امپریالیسم از نظر اقتصادی اهمیت دارند، آنان را در رابطه جغرافیایی، مورد توجه امپریالیسم قرار می‌دهد و کوشش او را جهت وابستگی جغرافیایی موجب می‌گردد. سلطه استعماری و ربقه‌های وابستگی بالاخره در محدوده‌های جغرافیایی مشخص برقرار می‌شوند و این محدوده‌ها هر چقدر وسیع‌تر و غنی‌تر باشند، طبعا اهمیت بیشتری می‌یابند و امکانات استفاده از منابع مواد اولیه نیروی کار ارزان و بازار مصرفی وسیع‌تری را به زائده خود بدل می‌سازند و در آن پهنه‌ها ترکنازی می‌نمایند و بنابر حساسیت جغرافیایی و ژئوپولیتیکی این مناطق، منافع خود را در سطح وسیع حراست کرده و موقعیت خود را نسبت به ربقا تقویت می‌نمایند.

همانگونه که قبلا ذکر شده، وابستگی جغرافیایی منهای وابستگی سیاسی، چندان اعتبار ندارد. وابستگی جغرافیایی تنها در چهارچوب وابستگی سیاسی قابل استفاده است، این است که سلطه گران با روی کار آوردن حکومت‌های سیاسی وابسته و خودفروخته و با تطمیع و یا تهدید آنان، حاکمیت سیاسی خود را بر کشور تحت سلطه اعمال می‌نمایند و آنان را از نظر سیاسی وابسته به خود می‌گردانند. وابستگی نظامی هم نتیجه تبعی وابستگی جغرافیایی و سیاسی است که در دو رابطه می‌تواند وابستگی اقتصادی را پاسدار باشد. نخست آنکه ارتش‌های مزدور امپریالیستی، در کشورهای تحت سلطه، شکافی را که بین توده‌های محروم استعمار زده و هیئت‌های حاکمه خودفروخته وجود دارد، با برق سرنیزه‌ها و آتش سلاح‌های خود پر می‌کنند و حاکمیت حکومت‌های خودفروخته را استمرار می‌بخشند و در ثانی ارتش‌های مزدور داخلی در یک رابطه کاملا غیراستقلالی می‌توانند حافظ منافع اقتصادی و موقعیت جغرافیایی سلطه گران در مقابل یکدیگر باشند. این ارتش‌های مزدور هستند که منافع ابرقدرت‌ها را پاس می‌دارند و حافظ سایر وابستگی‌ها هستند و وابستگی اقتصادی ممالک تحت انقیاد را که با رقابت اقتصادی سلطه گران به مخاطره می‌افتد، همچنان برقرار و پایدار نگاه می‌دارند.

به همین ترتیب وابستگی فکری هم بسیار شدیدتر و دهشتناکتر از گذشته در وابستگی

اقتصادی نمودار می‌شود. اندیشه خلق‌ها مسخ و منحرف می‌شود تا آنکه دهان‌هایشان برای مصرف همیشه باز باشد و تورم کالایی را در ممالک سلطه‌گر مانع شوند. خلق‌های تحت سلطه تنها باید مصرف کنند و نه هیچ کار دیگر، نه فکر و نه تولید. اگر فکر هم می‌کنند باید در راستای تنوع بخشیدن به کالاهای مصرفی شان باشد. از این روست که افکار انسان‌ها در عصر وابستگی اقتصادی به مراتب سخت‌تر و محکم‌تر از دوران‌های پیشین به اسارت و وابستگی دچار شده است.

حرکت سلطه‌گران در جهت ایجاد وابستگی اقتصادی، وابستگی فرهنگی خلق‌ها را نیز ضروری می‌دارد. چرا که انسان را با نابودی و یا مسخ و تحریف تاریخ‌اش و فرهنگ‌اش می‌توان از صورت اصیل انسانی خارج نمود و به حیوان مصرف‌کننده بدل ساخت. فرهنگ نفی شده افریقا، فرهنگ تحریف و مسخ شده مسلمانان، همه گواه بر این مدعایند. آن‌گاه که اصالت جوامع تحت سلطه را نابود و شخصیت آن‌ها را نفی نمود، می‌توان اصالت‌های مصرفی را به اسم تجدد و تمدن و پیشرفت جایگزین ساخت و فرهنگ و ارزش‌های وارونه شده و مسخ‌گشته نیز، زمینه بسیار مناسبی برای جذب بلغوریات بی پایه و اساس و مبتذل سلطه‌گران به نام تجدد و تمدن و ترقی، پدید آورده و مهره‌های بسیار مناسب و گوش به فرمانی برای اقتصاد وابسته بوجود می‌آورد.

و اما وابستگی انسانی یا اومانیستی، این وابستگی صورتی شبیه وابستگی فکری و فرهنگی دارد و این نیز بر اساس نیازی است که سیستم امپریالیستی به تولید دارد. حیانتش در گرو تولید بیشتر است و تولید بیشتر اگر مصرف بیشتر را در کنار خود نداشته باشد، پیام آور تورم و رکود و کساد و در یک کلام نابودی اقتصاد کشور متروپل خواهد بود. پس برای آنکه تولید انبوه ماشین‌های عظیم سبب رکود نشود، باید خلق‌ها را به ماشین‌بلعنده کالا که تنها فایده‌شان تولید کود است، بدل ساخت! در زمانی که وابستگی در گرو تولید بیشتر متروپل است، مصرف نیز تداوم بخشنده و تحقق دهنده چنین امری خواهد بود در این حال بر خلاف دوران قبل که نیاز انسان میزان و چگونگی تولید را تعیین می‌کرد، این تولید است که چگونگی و میزان نیاز انسان‌ها را مشخص می‌گرداند!

فرمول تولید اکنون دگرگونه شده است و از «کالا - انسان - مصرف» به «تولید - مصرف - انسان» تغییر یافته است! و فرمول مصرف نیز با دوران گذشته تفاوت دارد، چرا که در آن زمان، پایه مصرف نیز بود، در حالیکه اکنون این پایه منوط به تولید بوده و به دین صورت تحول پیدا کرده است و از «نیاز - کالا - مصرف» به «کالا - تولید - نیاز»؛ و اینک نیاز در گرو تولید است و نه تولید در گرو نیاز، و تمام این تحولات تنها بدان علت است که وابستگی در گرو تولید است.

لذا انسان‌ها می‌بایست از هر استقلال و منیتی تهی شوند و به صورت ماشین‌های

مصرف کننده درآیند و در این رابطه قربانی شدن تمام شاخص‌ها، ویژگی‌ها و ارزش‌های انسانی امری طبیعی و اجتناب ناپذیر خواهد بود؛ و لازم هم نیست که از شیوه‌های چنگیز و نرون برای وابسته ساختن خلق‌ها استفاده شود. تنها وابستگی اقتصادی کافی است که اهدافی بس بزرگتر از آنچه نرون و چنگیز در سر داشتند، محقق گرداند. نابودی اقتصادی داخلی و جایگزین ساختن سیستم مونوکالچری، اقتدار بخشیدن به سرسپردگان و نوکران مزدور و وابسته کردن فرهنگ‌ها و مسخ اندیشه‌ها و افکار، همه و همه قادرند که به سادگی رابطه سلطه را از گزند در امان نگه دارند.

بدین ترتیب درمی‌یابیم که صورت و ماهیت وابستگی در حال حاضر از پیچیده‌ترین شکل ممکن برخوردار است و لذا مبارزه با وابستگی و برپایی استقلال نیز به همین اندازه پیچیده و دشوار خواهد بود.

۵ - راه‌هایی از وابستگی‌ها چیست؟

در هر دوران و عصری که وابستگی حیات خلق‌ها را در هم می‌نوردد، حرکت‌های استقلال طلبانه‌ای که شکل می‌گیرند، باید بر اساس موازین و اصول خاصی که به مبارزه جهت و شکل مطلوب و موثر می‌بخشد، عمل کنند، تا آنکه به طور قطع ریشه‌های وابستگی را از بن برکنند و تمامی راه‌های نفوذ مجدد آنرا مسدود گردانند که اگر چنین نباشد ممکن است یک سلسله نهادهای استقلالی سیاسی، جغرافیایی و نظامی هم در لوای مبارزات رهایی بخش پدید آید که علی‌الظاهر بشارت دهنده‌ی طلوعه استقلال کامل باشند، اما سلطه‌گران نیز بیکار ننشسته و توطئه چینی‌هایشان را همچنان ادامه می‌دهند، تا آب رفته را به جوی باز گردانند و وابستگی از هم گسسته را دوباره برقرار سازند و عموماً این بازگشت را هم بر اساس نهادهای وابسته‌ای که انقلاب به کارشان کاری نداشته و همچنان برقرارند، انجام می‌دهد. مثلاً در عصر امپریالیسم، ممکن است در ظل مبارزات خلق‌ها، استقلال سیاسی هم حاصل شود، اما اگر این استقلال سیاسی زمینه‌ای برای حرکت در جهت دفع وابستگی‌های اقتصادی نگردد، وابستگی سیاسی از طریق همین نهادهای وابسته دوباره وارد می‌شود.

بنابراین یک مبارزه اصولی استقلال طلبانه به عمده کردن و تکیه ورزیدن به روی یک وابستگی که از سایر وابستگی‌ها خطرناکتر است، جهت‌گیری‌اش را به سوی تمام وابستگی‌های دیگر هم معطوف می‌دارد. یعنی می‌بایست قدم اول حرکت را در جهت محو و نابودی آن نوع وابستگی قرار داد که از همه خطرناکتر است که اگر این وابستگی از بین نرود، نابودی سایر وابستگی‌ها امری غیر محتمل به نظر می‌رسد. در زمانی که خطرناکترین وابستگی نوع اقتصادی آن است، باید توجه مبارزه معطوف

به نابودی آن شود و اگر نجات از این وابستگی میسر شد، از دیگر وابستگی‌ها نیز می‌توان نجات یافت.

پس بنابر ویژگی‌ها و شرایط خاص امپریالیسم در دوران کنونی، وابستگی ماهیتی اقتصادی دارد و بر اساس سرمایه داری وابسته، عینیت می‌یابد. سرمایه داری وابسته که دارای صورتی جهانی است اکنون می‌کوشد تمامی خلق‌ها را زیر سلطه خویش بگیرد و از استقلالشان ممانعت نماید.

امپریالیسم تمامی امکانات و توانائی‌هایش را از قبیل پول، سرنیزه، کالا و... در خدمت رشد سرمایه داری وابسته قرار داده است، به طوری که کانال عینی و اساس وابستگی خلق‌ها به امپریالیسم، چیزی به جز سرمایه داری وابسته نیست؛ و او سر آن دارد که بر مبنای این کانال سایر کانال‌های فرعی وابستگی را هم حفر نماید و خلق‌ها را در یک سلسله روابط تار عنکبوتی و وابسته بر اساس سرمایه داری وابسته و سایر وابستگی‌ها تحت مهمیز گیرد.

الف - مقابله با امپریالیسم از همان راهی که وارد شده است

از آنجا که ربه اسارت خلق‌ها در جهان کنونی چیزی جز سرمایه داری وابسته نیست، لذا باید تمامی مبارزات و حرکات‌ها در جهت مقابله و امحاء آن قرار گیرد. اما چگونه می‌توان با این نهاد وابسته برخورد نمود و بر اساس این برخورد طرح استقلال تمام عیار و همه جانبه‌ای را ریخت؟!

همانطور که در مقالات قبل گفته‌ایم با امپریالیسم از همان راهی که وارد شده است، می‌باید مبارزه نمود و راه نابودی او در گرو نابودی راه ورودی اوست.

امپریالیسم چگونه توانست اقتصاد خلق‌ها را نابود سازد و اقتصاد وابسته را جایگزین آن گرداند؟ و خلق‌ها چگونه شدند که به صورت حیوان مصرف کننده کالاهای تولیدی اقتصادهای بیمار وابسته تولیدات کارخانجات کشورهای متروپل درآمدند و نه چندان سرکش و عاصی بدان وابستگی تن دادند؟ قطعی‌ترین و صحیح‌ترین پاسخ این است که از آنگاه که امپریالیسم در لوای اقتصاد وابسته، «تولید» داخلی جوامع را نابود کرد.

تولید داخلی که از بین رفت آن وقت نوبت سرازیر شدن مصنوعات ساخت کشورهای استعمارگر رسید و خلق‌ها با دو چشم منتظر برای ورود این کالاهای و دهان آماده برای بلع آنان تبدیل شدند. اما سوال ریشه‌ای تر و مسئله اساسی‌تر آن است که چگونه امپریالیسم موفق به گرفتن تولید از خلق‌ها شد و از آنان، حیوان مصرف کننده ساخت؟

در اینجا است که باید به انسان و اصالت‌های او باز گردیم. آری! امپریالیسم هنگامی به اهداف شوم خویش دست یافت که اصالت‌های آگاهی بخشنده انسان را از او سلب نمود.

فکر و فرهنگ توده‌ها را مسخ و قلب کرد و از آنان گرفت. هنگامی که اصالت‌های انسانی افراد یک اجتماع محو شدند، خلاقیت‌ها و نبوغ‌ها و استعدادها نیز شکفته نمی‌شوند و در جهت پیشرفت به کار گرفته نمی‌شوند. اجتماعی که تولید کنندگانش فاقد نبوغ و خلاقیت باشند، چگونه می‌توانند در زمینه اقتصادی پیشرفت و ترقی داشته باشند؟ لذا رفته رفته به صورت حیوانات مقلد و مصرف کننده‌ای درمی‌آیند که کارشان رقصیدن به ساز امپریالیسم و مصرف کردن هم به سلیقه آنان می‌باشد و به طوری که حتی زمینه‌های نضج و رشد نهضت‌های استقلال طلبانه نیز رو به نابودی و محو می‌نهند.

بنابر آنچه که مطرح ساختیم، راه رهایی از این سلطه را می‌توان اجمالاً صاحب تولید شدن عنوان ساخت. چرا که امروز نه تنها منابع و مواد اولیه کشورهای وابسته برای امپریالیسم دارای اهمیت است، بلکه به عنوان بازارهای وسیع و پایدار مصرفی هم ارزش فراوانی برای استعمارگران دارند. این است که اگر مصارف داخلی و مورد نیاز، با تولید داخلی و خودکفا تامین گردند، بزرگترین ضربه بر سلطه گران وارد آمده است. زیرا آن‌ها مواد اولیه را غارت می‌کنند که ارزان تولید کنند و کشورها را تحت سلطه قرار می‌دهند تا بازار مصرفی گران به دست آورند و هنگامی که بازار فروش کالاهایشان نابود شود، خود به خود مواد اولیه ممالک تحت سلطه جز آنکه بر رکود و کساد اقتصادی کشورهای متروپل بیفزاید، سود دیگری در بر نخواهد داشت. پس سخن را کوتاه کرده و باز تکرار می‌کنیم که یگانه راه نجات از وابستگی اقتصادی در دورانی که وابستگی اقتصادی اساسی‌ترین و خطرناکترین نوع وابستگی است، تنها و تنها در گرو رشد تولید و خودکفایی در امر تولید می‌باشد و لاغیر.

ب - چگونه می‌توان به تولید مستقل دست یافت

مسئله‌ای که در عنوان فوق آمده است در یک بررسی تفصیلی قابل جوابگویی است. بدین صورت که جواب سوال بالا متناسب است با تبیینی که معتقدان هر مکتب از انسان، اجتماع و تاریخ و اقتصاد دارند. یعنی آنگونه که بدین پدیده‌ها نگریسته می‌شود، ارائه راه حل هم صورت می‌گیرد و به عبارت دیگر زاویه دید نسبت به این سه عامل تعیین کننده شیوه برخورد با مسئله تولید به عنوان زیربنای استقلال اقتصادی است.

در مکتب مارکسیسم، بنابر اصالتی که برای رشد ابزار تولید به عنوان عامل دگرگون کننده حرکت اجتماع و روابط اجتماعی - اقتصادی قائلند، اعتقاد بر این است که با رشد دادن ابزار تولیدی می‌توان به خودکفایی در امر تولید نائل آمد و مسیر حرکت تاریخ، اجتماع، اقتصاد و بالاتر از همه انسان را دگرگون ساخت. پس در این مکتب برای خودکفایی اقتصادی می‌بایست، زمینه رشد ابزار تولید را فراهم ساخت.

در باب این نظریه باید بگوئیم که در عصر امپریالیسم با در پیش گرفتن چنین شیوه برخوردی نمی‌توان هیچگاه به استقلال اقتصادی دست یابی پیدا کرد، چرا که اصل «تساوی مصرف»، امروزه حاکم بر اقتصادهای جهان است و این اصل را سرمایه داری جهانی برای گسترش بازار فروش خود در جهان پیش کشید. بزرگترین بازتاب این اصل محور تضاد و اختلاف در رشد ابزار تولید را رشد و تکامل دهد. سرمایه داری صورت بسیار پیشرفته ابزاری را که نیازهای تولیدی‌اش را برآورده می‌کند، در اختیارش خواهد نهاد. چنین است که کشورز دور افتاده‌ترین روستای ایران از همان کمباین و تراکتوری استفاده می‌کند که کارگر و کشاورز آمریکائی در کشتزارهای عظیم در قلب آمریکا. بنابراین اکنون در جهان تضاد در ابزار تولید جای خود را به همگونی و یکسانی در یک رابطه یک سویه وابسته داده است. این است که راه نجات از اقتصاد وابسته را دیگر نمی‌توان رشد ابزار تولید قلمداد کرد و این تجربه را حداقل شکست تئوری‌های لیوستینگ در چین متحد سرمایه داری به اثبات رسانیده است.^۳

نظریه دومی که برای رهائی از چنگال وابستگی اقتصادی وجود دارد، دیدگاه اسلام تطبیقی است. این نظریه بنابر تبیینی که از سلطه اقتصاد دارد، اقتصاد را معلولی می‌داند که ناشی از علّیت اصالی به نام «انسان» است، لذا معتقد است که انسان مستقل، تنها نیرویی است که توان برپائی اقتصاد مستقل دارد. چرا که این انسان است که سازنده ابزار تولید می‌باشد و رشد ابزار تولید به رشد انسان مبتنی است. پس به همان میزان که انسان مستقل بوجود آید، تولید مستقل هم حاصل خواهد شد. این است که انسان در کادر تولید و تولید در کنار انسان (در رابطه‌های دیالکتیکی) سازنده اقتصادی مستقل می‌باشند. این معنا را در کلام عمیق قرآن چنین می‌یابیم:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» — اگر مردم شهرها ایمان می‌آوردند و تقوی می‌ورزند، هر آینه برایشان برکت‌هایی را از آسمان و زمین می‌گشودیم و لکن تکذیب نمودند، پس بدانچه بودند و بدست می‌آوردند گرفتیم شان - آیه ۹۶ - سوره اعراف»

قرآن گشایش زندگی مادی انسان‌ها را در گرو ایمان و تقوایشان می‌داند و نتیجه طبیعی آن؛ لذا جامعه‌ای که می‌خواهد به برکات برسد می‌بایست قبل از آن به ایمان و تقوی رسیده باشد. جامعه‌ای که در ظل حرکتی انقلابی، محتوای انقلابی یافته باشد و ارزش‌های اصیل انسانی بر آن حاکمیت داشته باشند، این چنین جامعه‌ای با چنین انسان‌هایی هیچگاه نمی‌تواند بی‌اصالت و وابسته باشد. بدینگونه است که انسان مستقل

۳. تنگ شیانوپینگ مرد قدرتمند کنونی چین و لیو شائوچی عقیده دارند که با رشد ابزار تولید می‌توان به یک جامعه سوسیالیستی خودکفا و مستقل دست یافت که اتحاد چین کمونیست با آمریکای امپریالیست سندی است بر غیر اصولی بودن عدم موفقیت این تئوری.

اساس تولید مستقل و اقتصاد مستقل واقع می‌شود. انسان مستقل تنها و تنها در زمینه یک انقلاب عظیم و عمیق فرهنگی، فکری، تاریخی قابلیت پدیدار شدن دارد؛ و تنها این انقلاب‌هاست که زمینه پیدایش انسان مستقل و بالطبع تولید و اقتصاد مستقل را بوجود می‌آورند.

هر انقلابی که باعث دگرگونی انسان در جهت ایجاد تولید مستقل نشود، دیری نخواهد گذشت که دست آوردهای استقلالی و مقطعی آن انقلاب در لای چرخ‌های جهنمی اقتصاد وابسته، دوباره به سوی وابستگی میل خواهد کرد و انقلاب را به نابودی خواهد کشاند. اگر استقلال سیاسی منجر به ایجاد اقتصاد مستقل نگردد، وابستگی اقتصادی زمینه بروز و بازگشت وابستگی‌های فکری، سیاسی، انسانی خواهد بود.

۶ - انقلاب جمهوریت و استقلال اقتصادی

گرچه اعتقاد نداریم که می‌توان اقتصادی را که در طول ده‌ها سال در بستر وابستگی شکل یافته است، در مقطعی دو یا سه ساله صورت استقلالی بخشید، اما بر این نظریه راسخیم که راه رسیدن به اقتصاد مستقل مسلح بودن به بینش اصولی منسجم و شکل یافته اقتصادی و داشتن طرح‌های اقتصادی بر این اساس است. با فقدان بینش اقتصادی و طرح‌های اقتصادی کارآمد و موثر، دم زدن از استقلال اقتصادی معنائی جز عوام فریبی و توجیه شرعی اندیشه‌ها و برداشت‌های مکتبی - طبقاتی ندارد. استقلال اقتصادی شعاری خواهد بود که استقلال سیاسی را هم در تندباد خویش به وابستگی مجدد سوق خواهد داد. متأسفانه این آفتی است که گریبانگیر انقلاب ما نیز گشته است و دستاوردهای مرحله‌ای آن را در معرض نابودی قرار داده است و باید گفت که وابستگی شدید اقتصادی کیان استقلال سیاسی ارمغان انقلاب را هم، در حال بر باد دادن است.

هژمونی حاکم بر انقلاب در طول دو سالی که از پیروزی مرحله‌ای انقلاب توده‌ها می‌گذرد، حتی یک گام هم که به سوی رفع وابستگی اقتصادی و رشد تولید در صورت اصولی و کارساز آن، بر نداشته است که هیچ، حتی با برخوردهایی قشری و انحصارطلبانه با نهادهای اقتصادی، سطح تولیدات را نسبت به گذشته هم کاهش داده است.

هژمونی انقلاب، در طیف ارتجاعی‌اش بنا بر تکیه گاه طبقاتی خرده بورژوازی و بورژوازی کلاسیک که دارد، دارای بینش اقتصادی خرده بورژوازی است. از این رو اگر حرکتی در جهت استقلال اقتصادی در سر داشته باشد، جز بر اساس حفظ منافع و بر مبنای نهادهای سرمایه داری کلاسیک و خرده بورژوازی نخواهد بود. طیف لیبرال

هژمونی نیز با دو تکیه گاه سرمایه داری کلاسیک و ملی نیز، حرکتی ارتجاعی‌تر از ارتجاع را در باب اقتصاد دنبال می‌کند. بدین سان هر دو طیف به سبب نداشتن برداشت انقلابی و اصولی از اقتصاد و نیز عدم وجود طرح‌ها و برنامه‌های اقتصادی درازمدت و کوتاه مدت و بنیادین، از برپائی اقتصادی کاملاً عاجزند و ناتوانی خود را در این مورد به خوبی به اثبات رسانده‌اند. زیرا صرف نظر از تحریم اقتصادی غرب و فرار سرمایه داران وابسته اینان هنوز هم علیرغم شعار چپ روانه‌شان از نزدیکی به غرب و گشودن باب مرادفات اقتصادی با آنان ناامید نشده و مجدانه در این جهت تلاش می‌کنند. البته انتظاری غیر از این هم نمی‌توان از آنان داشت، که تکیه گاه طبقاتی خرده بورژوازی و بورژوازی داشتن، بازتابی جزء حرکت در جهت منافع این طبقه نخواهد داشت و بی کلاه ماندن سر زحمتکش‌شان و محرومان نیز در این میان چندان غیرمنتظر نیست.

بدین ترتیب امید داشتن از اسلام خرده بورژوازی برای حصول به استقلال اقتصادی در هر دو بعد انسان سازی و تولید داخلی خودکفا، قدری خوش بینی ساده لوحانه به نظر می‌رسد، پس چه باید کرد؟

۷ - رهنمودی در خاتمه، برای نیل به استقلال اقتصادی

استقلال اقتصادی جز با استقلال انسانی در بستر یک مبارزه انقلابی اصیل، با پشتوانه مکتبی غنی میسر نیست، تا توده‌ها از نظر فکری - بینشی استحاله تمام عیار و کامل نیابند، اقتصاد مستقل زمینه بروز خواهد یافت.

تنها با تکیه اساسی و آگاهانه نمودن بر طبقه زحمتکش است که استقلال اقتصادی پدید می‌آید. دگرگونی انقلابی این طبقه و تکیه ورزیدن به بازوان سازنده و پر توان آنان است که امید حصول اقتصادی مستقل را قوت می‌بخشد.

دست شستن از شور و شعار و طرح یک سیستم اصولی و منسجم اقتصادی که استثمار در آن جایی نداشته باشد کاری است اساسی و گرنه بر سر این سیستم همان خواهد رفت که بر بینش‌های انحرافی و ایتر اقتصادی هژمونی رفت. یعنی تا مرز قبول مالکیت نامحدود و پذیرش صد در صد استثمار در روابط اقتصادی - اجتماعی، جامعه.

و بالاخره کوشش مجدانه در جهت ارائه طرح‌ها و برنامه‌های اقتصادی که استوار بر اصل خودکفائی باشند و موشکافانه تمامی ابعاد و جنبه‌های اقتصاد را در اجتماع مد نظر قرار دهند.

بنابر این تکیه گاه اصیل طبقاتی و تکیه بر عنصر آگاهی انسانی - اجتماعی به جای

شعار و هیاهو و مردم فریبی، تنها راه کسب تولید مستقل و برپائی اقتصاد مستقل می‌باشد.

والسلام